



ادبیات امروزه تاجیک

دکتر رحیم مسلمانیان قبادیانی

رابطه‌ای با برادران هم‌زبان و هم‌فرهنگ خود برقرار کردند. گام نخستین را در این کار شرافتمندانه، اگر اشتباه نشود، شادروان میرسید میرشکر برداشت. وی سال ۱۳۳۷/۱۹۵۸ در شماره هشتم یگانه ماهنامه ادبی «شرق سرخ»، اکنون «صدای شرق» چند شعر از محمد اقبال لاهوری به چاپ رساند؛ همان سال، گزیده‌ای در ۳۹۴ بیت، منتشر کرد. استاد میرشکر به این کار خود بسنده نمود، در سال ۱۳۴۵/۱۹۶۶ «پیام مشرق» را دسترس خوانندگان تاجیک گرداند که این کتاب ۱۳۳۶ بیت را در بر می‌گیرد. بی‌سبب نبود که شعر «برخیز!» از این شاعر آزاده و آرزوخواه و مایه فخر خاورزمین، سال‌های نود میلادی، در دوره تلاش‌های استقلال‌خواهی تاجیکان، به سرود عامه مردم (حتی می‌توان گفت: سرود ملی) تبدیل یافته بود. به دنبال کتاب یکم اقبال، در پایتخت تاجیکستان، گزیده‌هایی از آثار ایرج میرزا و ملک‌الشعرا بهار هم چاپ شدند. بدین ترتیب، فرهنگیان تاجیک توانستند با آثار و افکار شاعران مشروطه‌خواه ایران آشنایی پیدا کنند.

از پایان دهه سال‌های ۶۰ میلادی، گروهی از اهالی قلم تاجیک، در افغانستان، به عنوان ترجمان متخصصان روس (یا روسی‌زبان)، کار کردند؛ و این فرصت شرایطی را فراهم آورد تا صاحب‌قلم‌های تاجیک با آثار شاعران معاصر ایران آشنایی بهتر پیدا کنند. پوشیده نیست که پرچم‌داران نهضت استقلال‌خواهی - دکتر طاهر عبدالجبار و استاد

سخنوران، همیشه و همه‌جا دو گونه بوده‌اند: یا راستگو و دادخواه، یا خوشامدگو و سودخواه. کمی و کیفی این دو گروه به تناسب روشنفکری و تاریخ فکری وابسته بوده است که این حال، در نوبت خود، ریشه در محیط سیاسی جامعه داشته است. چنان‌چه در زمان استاد رودکی سخن درست و سازند، جایگاهی ارجمند داشت که این معنی را درباره زمان حکیم فردوسی نمی‌توان گفت.

اوضاع فرهنگی در زمان اتحاد جماهیر شوروی سابق روشن روشن است؛ بدون استثنا، همه وظیفه‌دار بودند که در خدمت نظام سوسیالیستی باشند، یعنی ایدئولوژی کمونیستی را تشویق و ترغیب نمایند. اگر فردی، خدای نکرده، به کمونیستی خردترین عیبی را روا می‌دید، مورد غضب شدیدی قرار می‌گرفت. چنان‌چه نویسنده خوش استعداد تاجیک «جمعه‌آدینه» در داستان بلند «گل‌دشت ایام» حرفی را در مورد یکی از رهبران کمونیست گفت، و رفتار باشایسته یک خانم روس را به قلم داد، کار او را تاجایی رسانیدند که جان خود را به جان آفرین تسلیم کرد.

به طوری که فرموده‌اند، «پایان شب سیه سفید است» و بار کج هم به منزل نرسید؛ از پایان دهه سال‌های پنجاهم میلادی، بر اثر افشای بی‌رحمی‌هایی که با نام «تصفیه استالینی» معروف است و اما ریشه در دستورهای لنین دارد، رخنه‌ای در دیوار بتونی ایدئولوژی کمونیستی پدید آمد. از این رخنه تاجیکان هم سودی برداشتند، چنان‌چه

در مقاله پیش رو، آقای دکتر رحیم مسلمانیان

قبادیانی ضمن اشاره به وضع اهل ادب در

دوره شوروی و نیز با عنایت به جنگ داخلی

میان تاجیکان و عواقب ناشی از این جنگ در

حوزه فرهنگ و ترور و آوارگی عده‌ای از

سرشناسان این حوزه، به علت کاهش بار

هنری و قوام قالب در آثار شاعران این دیار

می‌پردازد و در ادامه نوشتار، انگشت

می‌گذارد بر مفاهیم مرکزی نزد شاعران

تاجیکستان که در آثارشان منعکس شده است.

وی در ذیل این موضوع‌ها، خواستار رفع

نیازهای اهل فرهنگ تاجیکستان از طریق

ارسال کتاب‌های چاپ ایران، به این کشور

می‌شود و راهکارهای آن را نیز

پیشنهاد می‌کند.

بازارضاير- كسانى هستند كه در افغانستان ايشاي
وظيفه كرده اند. بدین ترتيب مى توان گفت كه: شعر
معاصر ايران، از طريق افغانستان، روى شعر امروزه
تاجيك تأثير گذشته است - هم از جنبه هاى هنرى،
هم از نگاه درونمايه.

امروز كه به راه پيموده نگاه مى كنيم، روشن
مى شود كه تاجيكان از بسيار جمهورى هاى ديگر
اتحاد شوروى بيدارتر بوده اند.

اين پلنده، بى گمان، دو عامل داشته است: يكى -
اين كه بزرگوارانى مانند: علامه عيني، علامه
باباجان غفوروف و استاد ميرزا ترسون زاده، بدان
كوشيده و موفق هم بوده اند تا مردم با ميراث
زندگى ساز پيشينيان خود مسلح باشند؛ ديگرى -
سخنوران معاصر، بويژه مؤمن قناعت، بازار
صاير، لايق شيرعلى، بانو گل رخسار، ضياء
عبدالله، نظام قاسم، اسكندر ختلانى و... اهل
جامعه را نسبت به بحران شديد فرهنگى و سياسى
آگاهانيدند.

بويژه شعرهاى «زبان مادري»، «احمد دانش»،
«ديوار بخارا»، «صحنه»، «پس از ما» و... كه از
جمله نخستين شعرهاى شهر آشوب تاجيكان به
شمار مى آيند، شعرايى كه سراينده اشان يعنى بازار
صاير مورد حمله هاى شديد قرار گرفته بود، و امادر
بيدارى ملي سهيم بوده اند.

مولوى بلخى فرموده است:
هر كه او بيدارتر، پردردتر
هر كه او آگاه تر، رخ زردتر
و تاجيكان را سر كوب كردند، به خاطر بيدارتر بود
نشان. دشمنان تاجيكان و تاجيكستان يك جنگ
طولانى برادر كش را تحميل كردند كه شش سال
ادامه داشت و امادر آورش اين است كه هم جنگ را
بر گردن تاجيكستان بار كردند، هم به آن نام جنگ
«داخلى» و «خانگى»، «برادر كش» - را دادند. و
درد آورترش - اين است كه همين عنوان ها را بازيان
خود ما گويانند و با دستان خود ما نويسانند، و
هنوز هم مى نويسانند.

از نتايج اين جنگ تحميلي، از جمله حدود
دويست هزار كشته، حدود يك ميليون آواره، نىستى
امنيت جاني و مالي مردم، افت سطح تدريس و
آموزش و اخلاق و... است.

اين هم روشن است كه سنگين ترين تلفات را
فرهنگ متحمل شد، ملت از چراغ و چراغ داران
خود محروم گشت. چنانچه گروه بزرگى از
شخصيت هاى فرهنگى (از جمله: محمد عاصمى،
پيرم ستارى، محى الدين عالم پور، نظر شايف، آته
خان لطيفى، نفس بيك رحمانى، سيف رحيم،
اسكندر ختلانى) ترور شدند، گروهى ديگر
(همانند: بازار صاير، اكبر ترسون، رستم و هابنبا،
محمدعلى سياوش، محمد رحيم سيلر) هنوز هم

□ شادروان «ميرسيد مير شکر» در سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) «پيام مشرق» محمد اقبال لاهورى را دسترس خوانندگان تاجيك كرد كه ۱۳۳۶ بيت را در بر مى گيرد.

بى سببى نبود كه شعر «برخيز»
اين شاعر آزاده و آزاديخواه و مايه
فخر خاور زمين، در سال هاى نو دم
ميلادى، در دوره تلاش هاى
استقلال خواهى تاجيكان، به سرود
عامه مردم (حتى مى توان گفت:
سرود ملي) تبديل شده بود.

در آوارگى به سر مى برند.

چنين به نظر مى رسد كه براى برقرارى سطح نسبتاً
معتدل فرهنگ و معنويت در جامعه تاجيكستان
۱۵-۲۰ سال فرصت لازم است، به شرطى كه
سياست سالم دولتى يار گردد.

و اما برگرديم بر سر شعر معاصر تاجيك،
نخستين ويژگى كه در اين موضوع به چشم
مى خورد، گستردگى جغرافياى شعر است.
چنانچه استاد مؤمن قناعت داستان منظوم «حماسه
داد» - را درآلمانى خلق كرد و يك دسته شعر را
در تهران سرود، استاد بازار صاير دو دفتر شعر
در آمريكا گفت، بانو گل رخسار «زادروز درد» - را
در مسكو و تهران به طبع رساند، «اندوه سبز»
محمدعلى عجمى در تهران به چاپ رسيد، رستم و
سياوش در بشكيك شعرايى سرودند.

موضوع مركزى آثار همه صاحب قلم هاى
تاجيك را، با دو عباره: درد تاجيكان و هستى
تاجيكستان، مى توان افاده كرد. توجه فرماييد به اين
چند نمونه:

از محمدعلى عجمى:

پيچك آهى دلم را مى خورد
حسرتى آب و گلم را مى خورد (...)
من دگر يك تير ماه تيره ام
غرق حسرت، غرق آه تيره ام

«اندوه سبز»

از عبدالله رهنما:

من، اگر حرف پريشان گويم

تو مپندار كه: هذيان گويم
حرف هاى من اگر بى وطن اند...
هم وطن هاى پريشان من اند

«شعر من»

روشن است كه اين نكته ها نيازى به تفسير ندارند.
از ميرزا بيوند:

شعر را، من از پى پاى غريبان چيله ام
داغ يارانم، بيبابان بر بيبابان چيله ام
مرثيه هاى كه دارم در كتاب سينه ام
از مزار بى وطن هاى پر حرمان چيله ام

«وايه»

و اما استاد بازار صاير كه هم زنجير زندان ديده،
هم سنگ غربت خورده (و هنوز كه هنوز مى خورد)،
شعر گرياننده بسيار گفته است، چنانچه:

گر در اين جاز فلک خون ملك ريزد، عجب نيست ا
گر درخت از اين زمين يك پايه بگريزد، عجب نيست ا
باز:

مى زند چشم از اشك، به جانم زنجير

آن قدر مى زند اين چشم كه: جان مى گريد ا

«همه زردم، همه گرم، همه دردم، همه سرد»

خود را به موج جيحون زدن فوج فراريان بى سلاح
و بى پناه (در دسامبر ۱۹۹۲ م / ۱۳۷۱ خ)، از جمله
كودكان و زنان و پيران، كه از طرف برادران هم خون
خود تير باران مى شدند - برادرانى كه دستور از
دشمنان بيرونه گرفته، به تانك و توپ آنان سوار
شده، و خرد خود را باخته بودند، - يكى از
خونين ترين صفحات مصيبت نامه تاجيكان به شمار
مى آيد. بازار گفته است:

مى كشد درياى پنج از بند گيسوى نيستان

موى زن هاى مهاجر چون رهيد از پنجه آن؟

يك نيستان ناله ام من، يك نيستان پيچ و تايم

يك جگر درياى خونم، يك جگر درياى آهم

«چشم هاى دوربين هاكور بادا، كورا»

در همان عبور از جيحون، در شمار غرق شدگان

بى شمار، برادر نوجوان بانو فيضى هم بود. اين

آموزگار عادى شهر توسى از شدت سوز دل، شعري

سرود كه پاره اش اين است:

روم بر ساحل درياى آمو

برآرم از جگر فرياد و غلغل:

«سر از دريا نما، نيلوفر من ا

سراغت آمدم، اى دادر من...»

دخترى ديگر، با نام برگ گل، كه نيز برادرش را از

دست داده، و اكترون مادرش را بيماردارى مى كند،

و در آتش غم هاى يار و ديار هم مى سوزد:

سر گورت نشينم، زار گريم ا

براى اكه افكار گريم ا

به يادت مادرم رنجور گشته

براى مادر رنجور گريم ا

به چهار مصراع بهروز مهرافروز توجه فرماييد:

بهار است و گل سوسن برآید
گل آزادی از میهن برآید
همین است آرزویم از خداوند
به لب «آزادی!» جان از تن برآید.

«آرزو»

نظام قاسم؛

(...) اگر من می توانستم،
اگر تو می توانستی
اگر ما می توانستیم فهمیدن
که: از یک پیش و از یک پشتیم.
اگر خود را چنین بی خود نمی گشتیم،
اگر خود را جدا بنموده از جمع و چنین تهنائی کردیم،
اگر خود را به دست خویشان رسوائی کردیم،
ملک ما بهشت راستین می بود!
بهین یک گوشه روی زمین می بود!
همه بدخواه ما افتاده روح و دل حزین می بود!

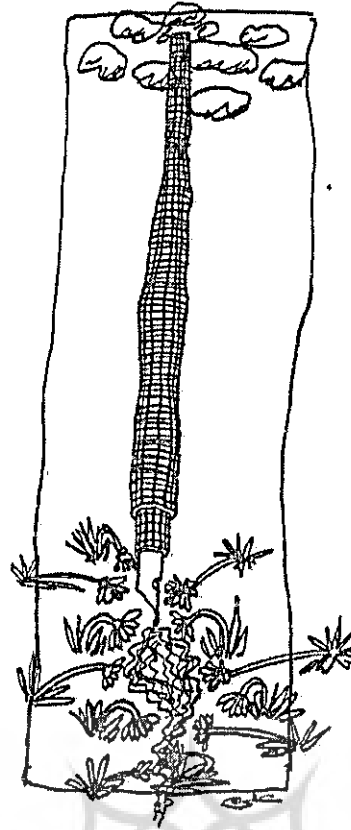
«اگر من می توانستم...»
درون این تصویر زیبای شاعرانه علی محمد
مرادی حقیقت تلخی پنهان است:
چون درین خاک سیاوش گش نمانده رستمی
وندین ملک سیه روزان نشان روز نیست
«سایه های شب»
طبیعی است که شاعران می خواستند و می خواهند
روشن کنند که: چه گذشت؟ و چه می گذرد؟
چنان چه صفر محمد ایوبی اظهار کرده است:
چه سری بود؟ ملت نیم خود را، نیم خود را کشت
از آن ترسم که این اسرار را نگشاده می میرم!
«می میرم»
گاهی شاعران مایه تسلی این را می دانند که این
ملت، سخت جان است، یعنی وی در طول هزاران
سال سپری شده، بنا بر سخت جانی، خود را نگه
داشته است.

میرزا فیض علی می گوید:

می تپدل، می زنددل، می گنم جان، زنده ام!
تاجیکم، جان دادن من نیست آسان، زنده ام!
«شعار»
حق با میرزا فیض علی است که: دستی که آتش به
خانه تاجیکان در داد- یک دسته سیه کار و بدنفس و
منصب خواه بود:

مانید، به حال وطنم زار بگریم!
بارنگ خزان و دل افکار بگریم!
یکسان شده بر خاک سیه خانه تاجیک
بی بام به بینم در و دیوار، بگریم!
یک دسته منصب طلب گاج و سیه کار
از خواب گران گشت چو بیدار، بگریم!...
بانو فرزانه گفته بود:

این بهار
مردم آفتاب را ندیدند
آنچه دیدند، آفتاب نبود



بلکه گیاه خون سیاوشان بود سر گور آفتاب شهید
«بهار سیاه»

گل نظر:

دست درخت های وحشی برهنه
پیراهن مرا می گنند زتن.
آلوی نیم پخته چشم مرا
منقار می زند کرگس گرسنه شب
از لابلای جنگل افسانه مخوف می گذرم
در این دیار راه نیست
اما
راهزن هست!

«راهزن هست»

لایق:

صدای تیر، اگر ناید شبی، حتی از برج تیر
به هر یک تیر خورده هدیه تقدیر می آید (...)
ز تاجیکی به تاجیکی نمی آید پیام مهر
فقط تو همین، فقط نفرین، فقط تحقیر می آید!

«می آید»

باز او:

بس که فرهنگ نداریم، امان از من و تو!
ناموس و تنگ نداریم، امان از من و تو!

«من و تو»

کمال نصرالله:

می زلم آوا به فریاد جنون:
«خاک مارا، ای خدا، قسمت مکن!»
می زلم این لاف من در انجمن.
لیک قسمت می کنم خود این وطن.
عالمی از خود به خودسازی رسید

از محل ما را محل بازی رسید
من، دگر بی خانه ام، بی خانه ام!
بلکه چغزی بر سر ویرانه ام!
بانو گل رخسار:

آن قدر در شیوه لالی تپلم
آن قدر در بال بی حالی شکستم
که صدای بی صدای پاره هایم را
بشنوم
از قه قه شیطان.

آن قدر بر باد رفتم
که نیارد هیچ بادی
هیچ دادی

هیچ بادی

هیچ فریادی

آه اندوه نهانم را

بر فراز خالی من

بر کوهستان...

تیغی که مارا می کشد

در جیب دادها ماست

مارا، به دست مازدن...

آئین سرورهای ماست...

و اما سخنی از کیفیت سروده های شاعران معاصر
تاجیک.

در ایران، به شعر معاصر ما، نظر بلندانه نگاه
می کنند؛ یعنی که شاعران تاجیک به ضعف هنری راه
می دهند. چنان چه شاعر و پژوهشگر ایرانی، جناب
آقای علیرضا قزوه، که نمونه آثار صدتن شاعر
تاجیک را از صدسال اخیر، با عنوان «خورشیدهای
گم شده» در تهران (سال ۱۳۷۶) چاپ و نشر
کردند، در مقدمه، از عیب های وزن و قافیه و
معنی های شاعرانه، نسبتاً مفصل سخن راندند.

این ایرادها، در تاجیکستان شوری پراکنگ شدند که
هنوز خنک نشده است. این در حالی است که
شاعران و پژوهشگران شناخته (همانند استاد
قناعت، استاد شکوری)، آن ایرادها را برجای
می دانند.

با دو اشارت ذیل در این موضوع، بسنده خواهیم کرد.
نخست- در زمان سلطه ایدئولوژی کمونیستی،
از اهل هنر و ادب، تنها چه گفتن؟- را تقاضا داشتند،
ولی چه طور گفتن؟- را به دست فراموشی سپرده
بودند.

دو دیگر- این است که از زمان کسب استقلال
تاجیکستان به این سوی که، می توان گفت، اختیار
شاعران اکنون به دست خود ایشان، هنوز هم امنیت
خاطر فراهم نیامده است. در همین مورد، مثال
ساده ای می توان آورد که: هنگامی خانه می سوزد،
در پی جان می شوند و از پی مال و مثال و وسائل
زینتی نمی روند.

بدین ترتیب، شاعران امروزه تاجیک، همه